



۱۰۰ قخ
۵

شماره
۴۱۴
جزء

۳۵

نام کتاب: شرح طریقه الابرار
تاریخ تصنیف: ۱۲۷۶ هجری
شماره قفسه: ۳۰۴۵
شماره مخزن: _____

تفصیل در باب

از جمله معتمد کتابی است که در عهد و مسخر خود مدینه الاسلام
و حاج آقا محمد تقی صاحبان حضرت آقا علی اکبر صاحب آقا حسین
طباطبایه در مظنه احوال انتقال یافت و معظم له کتابخانه مسجد
اعظم قم اهداء فرمودند

سوره کتابخانه مبارک



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين اما بعد اين كتاب از
 تصنيف جناب **لاخضر ملا محمد كاظم بن محمد شفيع** هزار مرتبه عفي الله عن جلاسه
 در بابت اشخاص صانع عالم كليبي در كتابي روايت كرده است از ابراهيم بن عمر كه گفته است
 كه شنيدم از حضرت صادق عليه السلام كه مي فرمودست تحقيق امر جناب اقدار الهى هرگز نميگردد
 ليكن بجهت ميگرد بر شما بيان جز يك شناختن است مشايخ از نفس خود را يعني كارهاي
 حق تعالى را نمي شنود كه درك كرده و ميگفتند رسيد و تفكر در ذات او بكم در حق
 از صفات متعلقه و تدبير يا نحو اينها سبب كراهي ميشود همچنين كه در اجازت
 بسيار منع از فكر اينها وارد شده است و آدمي بتفكر اين امور سامورست
 بلكه خدا را بخوي بايد شناخت كه خود امر آنها **كرده چنانچه در روايت است**
 كه هر كه اعتقاد بمضمون سوره قل هو الله احد بكنند او خدا را شناخته است چنانچه
 كليبي از فتح بن يزيد از حضرت امام علي نقى عليه السلام روايت كرده است كه گفته است
 از انحضرت ارادتي معرفت كه از ان كتر براي اينست مجزي نشود

انبات صانع

سند است بابتكم نيست خداوند

تدبير است و هبته

تفكر در شناختن خداوند اعظم - قم
لا اله الا الله - ارج شهر

اصول دینی
اصول دینی
اصول دینی

و در تفسیر این تزیین و من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و افضل سبيله هو الارض
 استانها و در سخن ها و حرکت استانها يا فتى و مائة تاب و ساكن ابيات كثره مثل ابراهيم
 و برف و باران و حرارت و سردت و نظم كه اكثر ربيع و خزان و تغيير احوال است
 و ساكن حيوانات تباين كه اينها مديري دارد و سر خود بهم نرسيد است پس او در
 كواكب كراه تر است از دنيا يعني همچنانكه در دنيا باين علامتها مي باهر و واضح علم
 بوجود صانع عالم بهم نرسند در آخرت راه نجات ندارد و راه الا باشد است و اين
 بابويدر معاني الاخبار از حضرت امير المؤمنين عليه السلام نقل كرده است كه ان
 سوال كرده شد از انشاء صانع عالم و موده است كه **التعريف قائل على البعد والارادة**
تدل على الخبير و آثار القدم تدل على الميسر من سلك علمي بهذا باللقطة
 و ذكر كثر سئلني بهذا الكفاية كيف لاين لان على اللطيف الخبير يعني هرگاه
 بشكل شتر دلالت بر عظمت و بشكل خرد دلالت كند بر خرد و اثر قدم دلالت كند
 بر كوشش صاحب قدم پس استهان بلند باين لطافت و زيبين در زير پاها با
 اين هيبست چگونه دلالت ميكنند بر خالق عليم و اريف از انحضرت سوال كردند
 از انشاء صانع و دليل او فرموده كه سه چيز است تغيير يا فتن حالتها و ضعيف
 شدن قواها و شكنه شدن قصدها و عمل نيامدن آنها يعني اينها دلالت
 ميكنند كه امور دينت ديگر نيست و همها خالق بود بر عالم است و زياده از اين بر عوام
 لازم نيست و اريف در اول اسلام كه مردم اينها مي آوردند بحضرت رسول صلي الله
 عليه وآله وسلم هزين شهادت بين بزبان جاري ميگردند بعضي از مسلمانان بياوردند
 فرما ميگرفتند از خدمت انحضرت در خصص ميشدند حضرت حكيم با اينها ابراهيم ميگرد
 و حكيم مومنين را بر ايشان فرعي ميداشت و اين نزار امر نميگردد بتعليم دور و
 تسلسل كه در زمان هارون الرشيد بهم خواهد رسيد اينها هم معاصد
 اخبار كوشته است كه انان همين كه خواهر جمع شد و يقين كرده بر وجود

معاني الاخبار

انبات

اصول دینی

اصول دینی

خانی عالم که او به هیچ چیز نینماند و چیزی با او شبیه نیست و همنزیر بود و جز او بود
کافیت از برای معرفت الله و با الیحد عوام بلکه اکثر خاص را دلیل اجمالی که از
تفکر در عزایب صبح الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن
مجید اشارت به آن فرموده که نیست بلکه علم بوجود صانع عالم بویسبیت و هم عقول
بر آن مفسطور است چنانچه حق تعالی فرمود که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده
اسما آنها و زمین را هر اینست گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است ای
الله سکن فاطم السماوات و الارض ایادر خداستکی هست آفریننده اسماها
و زمین را و ارض فرموده است که حق فطرت خداست که مدمر بر آن مفسطور و
مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مدمر استواید
و یکانه برستی و گفتی کلمه لا اله الا الله امر نمودند تا اقرار بطناع و معنی بر
این معنی است که همه مخلوق در وقت الحیا واضطرار که دست ایشان از وسایل
ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بطناع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند
یکلانه دارند و چون بعضی از علماء امامیه الهلج بر صفات ثبوتیه و سلبیه را
لازم میدانند لهذا بر سبیل اختصار ذکر میشود اما صفات ثبوتیه بسی
اول است که حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیت و عدم بر او محال است و هیچ
بود و همنیز خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او محال است و او
باشد هر اینست محتاج بحال دیگر خواهد بود باید دانست که وجود او
واجب است و لازم ذات اوست و محال است از او منفک شود و جمیع عقول
ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کائنات جمیع الجهانت است و
جز و نقص و فنا بر او محال است دوم آنکه حق تعالی قادر مختار است و هیچ
مکن از تحت

صفات ثبوتیه

۳۳۱

دوم

ممكن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنانست که زیاده بر او نخواهد بود
نستواند آفرید بلکه مصطحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف انهم افزاید
از اسما آنها و غیر آنها ایجاب میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم می
تواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست
در کارها چنانست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او نباشد مانند
سوخن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود
میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون
سم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تعبیر در علم او نیست و علم
او با اشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد و با علم او بعد از وجود
انها و در ازل میدانست است و علم بود در آنچه در ابد الابد بهم رسد و جمیع
اشیا و مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عمود مشقال کوهها و بر کرد درختان
و ریگه بسیار و نفسهای جانوران نزد علم او هوید است زیرا که خالق همه چیز
اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی بر او
آفریند البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد چهارم آنکه حق تعالی
سبب و بهر است یعنی ای است باینچه شنید نیست مانند او ازها و آنچه دیدند
بی آنکه او را است شنیدن و کوشی بود باشد و بدون آنکه او را است دیدن و شنیدن
بود باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد چیم مرتب می خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در حال خود محتاج باینها خواهد بود و او کامل بذات خود است
و علم او با آنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از

ممكن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنانست که زیاده بر او نخواهد بود
نستواند آفرید بلکه مصطحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف انهم افزاید
از اسما آنها و غیر آنها ایجاب میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم می
تواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست
در کارها چنانست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او نباشد مانند
سوخن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود
میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون
سم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تعبیر در علم او نیست و علم
او با اشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد و با علم او بعد از وجود
انها و در ازل میدانست است و علم بود در آنچه در ابد الابد بهم رسد و جمیع
اشیا و مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عمود مشقال کوهها و بر کرد درختان
و ریگه بسیار و نفسهای جانوران نزد علم او هوید است زیرا که خالق همه چیز
اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی بر او
آفریند البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد چهارم آنکه حق تعالی
سبب و بهر است یعنی ای است باینچه شنید نیست مانند او ازها و آنچه دیدند
بی آنکه او را است شنیدن و کوشی بود باشد و بدون آنکه او را است دیدن و شنیدن
بود باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد چیم مرتب می خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در حال خود محتاج باینها خواهد بود و او کامل بذات خود است
و علم او با آنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از

مجمع و صحت

۳

بر طرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت
بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند پس
انکه حق تعالی می است یعنی زنده است مراد از حیث صفتی است که از آن توانائی و ذاتا
می آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیث نیز ادراک حاصل
بود اما حیث در ممکنات بظاهر شدن صفتی میباشد و در جبهه مقدس الهی بذات
تو زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد در حقیقت این صفت بعلم
و قدرت بر میگردد ششم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها را از او بار آید و
اختیارها در میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر
میشود مثل سوختن انش و فرود آمدن سنگ از هوا و از مافعلی که صادر شود با
ختیار اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فائده برای آن تخیل میکنیم و آن
محرک ما میشود تا بعد محرم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر شود و در جبهه
مقدس الهی چون اختلاف احوال و قوارض میباشد پس همان عملی که حق تعالی
دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظم عالم اصلی است بسبب وجود او میشود
در آن وقت هفتم آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ابجد حروف و اصوات مینماید
در جنبه بودن آنکه او را شعری و دهائی باشد یا زبانی باشد چنانچه بقدرت کا
مله خود ابجد سخن در رزق کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ابجد سخن
در اسما میکند و ملائکه میشوند و وحی می آورند یا ابجد نقوش میکند در آوازه
سپاوید و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ابجد نقوش میکند اشهرها
در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات
الهی است که قدیم باشد بلکه از صفات فعلی است و حادث است که در اول آنجیم
کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف و قدرت بر ابجد حروف و اصوات
در هر چه حق تعالی

حق

مرید

تکلم

در الدع

تکلم صفت
و قدیم

در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و همین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای
انکه بنامی بعث انبیاء و تکالیف حق و انزال الکتب و وجهی الهی بر اینست و
کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب است است علم خدا و شد و تکلم حق
بانها قدیم است و این غیر کلام است هفتم باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلق بر او روانیت آید که عاقل حکم میکند که کذب قبیح است و او را
از قبیح منزّه است و دروغ مصیبت ما را رویت باعث ارتکاب اقل بیحیث
است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مسفیه کلام رویت را دفع کنیم و خود را بجز
موصون نمیشود و این اجراء جمیع ملیسین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه
حق تعالی صادق است و در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بان و از جمله هزاران
دینت و بدانکه صفات کالیته الهی از ذات مقدس او است بایستی که او را صفت مو
جودی نیست که قائم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات
چنانچه در مادیاتی هست و صفت قدرت موجود است چنانچه در حق
تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کالیته
ذات قائم مقام همه است و بغير ذات مقدس بسط مطلق چیزی نیست زیرا که
اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم تر از او بود یا حادث و هر دو حال است زیرا
که اگر قدیم باشد معقد قدما لازم آید و قدیمی بغير خدا نمیشود پس آن که
خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که جناب مقدس باری تعالی
محل حادث خواهد بود و آن محال است چنانکه آنست که تعالی مذکور خواهد شد
و این لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغير نمند و آن مستلزم نقص
و عجز است بلکه مراد از صفات شوشیه نفی ضد آنهاست که حق تعالی بصد

در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و همین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای
انکه بنامی بعث انبیاء و تکالیف حق و انزال الکتب و وجهی الهی بر اینست و
کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب است است علم خدا و شد و تکلم حق
بانها قدیم است و این غیر کلام است هفتم باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلق بر او روانیت آید که عاقل حکم میکند که کذب قبیح است و او را
از قبیح منزّه است و دروغ مصیبت ما را رویت باعث ارتکاب اقل بیحیث
است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مسفیه کلام رویت را دفع کنیم و خود را بجز
موصون نمیشود و این اجراء جمیع ملیسین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه
حق تعالی صادق است و در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بان و از جمله هزاران
دینت و بدانکه صفات کالیته الهی از ذات مقدس او است بایستی که او را صفت مو
جودی نیست که قائم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات
چنانچه در مادیاتی هست و صفت قدرت موجود است چنانچه در حق
تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کالیته
ذات قائم مقام همه است و بغير ذات مقدس بسط مطلق چیزی نیست زیرا که
اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم تر از او بود یا حادث و هر دو حال است زیرا
که اگر قدیم باشد معقد قدما لازم آید و قدیمی بغير خدا نمیشود پس آن که
خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که جناب مقدس باری تعالی
محل حادث خواهد بود و آن محال است چنانکه آنست که تعالی مذکور خواهد شد
و این لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغير نمند و آن مستلزم نقص
و عجز است بلکه مراد از صفات شوشیه نفی ضد آنهاست که حق تعالی بصد

ع
کتاب الهی
در هر چه خواهد

صاف کالیته

عین ذات

صفت کالیته

ششم مراد از صفات
بنوعی

اصفا

این صفا موصوف نمیشود چنانچه حدیث معتبری در این خصوص وارد شده است این صفا
شبیخته بود اما صفات سلیمه وان هفت است اول آنست که حق تعالی بیکانه است و
شریکی ندارد در خداوندی خود و خلق اشیا و چنانچه جبرس برین دان و آفرین و نور
و ظلمت قابل شده اند و در استغفار عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مگر بشمار
با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب با خبر جمیع
انبیاء و ضرورت جمیع آذیان حقه ثابت شده است و بسبب بیتم علم عقل معلوم
که نظام عالم و انتظام احوال ان بدون وحدت اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد
دو که خدا در حقان و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال
اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال اسپهانها و زمین و کارخانه ایجا
باین وسعت بدو الله منظم تواند شد بلکه باندک نامتی معلوم میشود که جمیع
عالم با اعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است همانند
عقل محویر نمیکند که دو نفس که متعلق بیک بدن باشد مجویز نمیکند که دو
اله مدتی عالم باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود است که اگر خدا دیگر
میبود بایست که آنها و رسولان او نیز بسزد ما بیاید و این برهانست
قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه
خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبری برای عبادت و معرفت خود بفرستد
و خلق را هدایت کنند اگر العباد بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست
پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست
و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات
بر واجب الوجود روا نیست و اینها بشما چنانچه میگویند که نفع و ضروری
از ایشان منقول نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر بر مطلقند
و مستحق عبادت نیستند از آن واضح است که اگر حق تعالی حاج بر بین
داشته باشد

داشته باشد و نفی او ضروری دین اسلام است دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست
و جسم و جوهر و عرض نیست و او را امکانی و جهتی نیست باید دانست که هر
چیزی یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج
مانند آدمی که مرکب است از لثوه و اخلاط بدنی و غیره یا در ذهن مانند
جنس و فصل و بسیط آنست که چیزی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق
است و او را چیزی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد
بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن
است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی
زیرا که عرض محتاج است بحمل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا
که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و در جهت
نیست زیرا که هر چه در مکان و در جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است
و خدا منزله است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی به مکانی یا از محلی
برو محالی است زیرا که اینها از لوازم جسم است سیم آنکه صانع شیل ندارد
چنانکه فرموده است لیس کلمه شی و شبهه و نظر ندارد که در حقیقت ذات
و کلمه صفا با او شریک باشد ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در
آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته باشد و خالق همه چیز غیر افعال
بندهگان است چهارم آنکه صانع عالم دید نیست و بدیده سرادرا که او
نتوان کرد در دنیا و نیز در آخرت و این ضروری دین شیعه است
و احادیث و آیات بسیار بر این معنی وارد شده است تا اولت بعد از
بدیده دل چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نیند او را دیدگان
طامشاهه دیدن و لیکن دیده است او را در آنها بحقیقتها و ایما و بایه

دوم
مرکب
بسیط

عالم

چهارم
عالم
دیدنی

دانست که گفته ذات و صفات کالیته خداوندی را بغیر او کسی نمیداند و
پس بر اثر از مناصب الله علیه و آله و سلم که از شرف مکتوبات است و افضل عارفانست
اقرار بجز نموده و فرموده است ما کفرنا حق معرفتک یعنی نشناختن
ایم نور اجناسی که سزاوارش خشن است و حق تعالی فرموده است ما قدر الله
حق قدره یعنی اندازه نگرداند خدا را و تعظیم او نکردند چنانچه سزاوار
اوست و فرموده است لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار یعنی او
راست نمکنند و او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دلها ادراک کند او نمیکند چه جای دیده سر را
بسیار خواست ظاهر ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بو کردن و
و لکن کردن و شنیدن و تفحص بجز او باطنه نیز ادراک او نتوان
کرد مانند وهم و خیال پنجم است که جناب مقدس الهی محل حادث نیست
که احوال محتمله بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و در اما
نذکی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت و خوردن و
اشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از این مقولات نیست
زیرا که اقصای باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و خدا
تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است ششم است که جناب حق تعالی را
نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرمود الله الاسما الحسنی قاده
بهها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها
و اسمهای بسیار در اخبار و ادعیه وارد شده است و از طرف انبیا که خدا را
بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخواهند و حق انست که
نامهای خدا حروف و حروف و مخلوقند و حادثند و بعضی ستیان
حرف چندند قابل شدند

حل حقیقت

ششم
نامهای خدا حروف
و حادثند

قابل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این کفر و حق است و در اخبار
وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند
بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام کند و معنی هر دو کند یا خدا را ترک
قرار داده است و هر که عبادت ذاتی و کند که این نامها را بر او اطلاق می
کند خدا را بیگانگی پر سیده است هفتم است که حق تعالی با چیزی متحد نمیشود
زیرا که اتحاد اینینی محالست و او را فرزند نمی شد و چیزی حلول
نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خدا
یا خدا را حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز
و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عینی اشیا است یا الله هیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات
حق شده اند یا الله خدا تعالی در عارف حلول کرده است و با او متحد
و همه این اقوال کفر و زندقه است هشتم است که حق تعالی در قدیم بود
شریک ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس اوست حادث است و هیچ
ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند که آنچه غیر حق تعالی است و خود
ابتدائی دارد و آرزمنه وجودش از طرف ازل متناهیست و غیر حق
حق تعالی وجودش از ازل مبرا است و الله این معنی اجزاء سند تفحص
ادیانست و الله اخبار که دلالت هر یک بر این معنی دارد و متحد
تر است باب دوم در نبوت است بدانکه بعثت انبیا و علم السلام
لطف است و لطف بر حق تعالی واجب است و بعد از انبیا هم السلام
بنا بر مشهور صوابیت چنانکه از است الله ن معصوم نذر آنگاه

عظیم علم اتحاد
خداستانی
با چیزی

با حلال کند
صفت در قدیم
بوده است
نموده

در نبوت

وخط از ایشان صادر نمیشود در حالت همدون در حالت همدون قبل از بعثت و نه بعد از بعثت و آنچه مؤلفان است که از انبیا و سابق صادر شده است همه مؤلف است و هرگز اولی است و بگفته است و چون نسبت بجلال مرتب ایشان ابن زینر عظیم است تعبیر از آن معصیت نموده اند و آنچه در تقامیر و نواریخ ذکر کرده اند از تفضل انبیا و علیهم السلام که منتهی خطای ایشان است اکثر از موضوعی و مقترن با آنست که از کتب بهر دست آمده اند و برای آنکه خطاها بر خلفای جور خود را هموار کنند و در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار که اینجا ذکر آنها مناسب نیست و بسند و نیز در نفاذ این در مسند که ملائکه بخند مت ایشان میرسدند و ایشان ملائکه را میدیدند اینها افضلند از غیر مرسل که ملائکه را نمیدیدند که صوت وحی را می شنیدند و با در جواب میدیدند و پیغمبر از این بسند بسند و نفاذ انوار العزمت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشان افضلند از غیر مرسل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کتب ایشان افضلست و بعد از او حضرت ابراهیم علیه السلام از ان بواقی افضلست و بعضی گفته اند که انبیا پیغمبران علیهم السلام باید مومن باشند و مادرهای ایشان اولاد زنا نباشند و پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و آله ابایی ظاهرین او با تفضا شیعه همه مومن بلکه انبیا یا اوصیا و همه مومن بوده اند و پیغمبران باید پاک باشند از آنچه عقول بران متنفس است از نقض خلقت و ذوات طبع و حسب و طریق شناختن ایشان معلوم میشود از کلام معجزه صادق در ضمن دعوان پیغمبر و معجزه پیغمبر ملائکه بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن زکریا و غیره از کتب معتبره

لست معصت
و خطا اینها
غلط است

لین
عدو اینها
دفعه
مکنه

داد و الفها

طریق شناختن
پیغمبر

و مادر در آنست

یادش ائمه بنت و هب زیاد از حد و احصاست بعضی گفته اند که سه هزار معجزه از آنحضرت ضبط کرده اند و حق آنست که جمیع انوار آنحضرت از حرکات و سکونات و کلام و سکوت همه معجزه بوده اند و افضل معجزات آنجاست قرآن مجید است که الحال موجود است تا قیامت باقی خواهد بود و اعجاز قرآن مجید از جهت سخن اسلوب و تفسیر با خبا و غیب و آنچه ظاهر میشود از آنافاناً از استحضار و استشفاء و رفع ناخوشیهای اندرونی و بیرونی از آن واضح تر است که صاحب دلی انکار آن تواند کرد و بکنوع معجزه آن بزرگوار معجزه اینست که از بدن شریف آنحضرت ظاهر میشود و بعضی از علماء رضوان الله علیهم گفته اند که آن نیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانی ایشان ساطع بود چون ماه شطاع جبین ملیح این معدن انوار بر در دیوار میتابید و گاه دست مبارک خود را بلند میکرد و انگشتان انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد در نیم بومی خوشتر از آنحضرت بود هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا در روز زنی یا فریاد از روز هر که از آن راه میگذشت میداد آنست که آنحضرت از آن راه گذشت است از غملا و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرها می کردند و دلوا بوی نزد آنحضرت آوردند کفی آبی در دهان مبارک کرد و مضطرب کرد و در دل و بخت آن اب از مشک خوشبو شکرند که چون در افتاد می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود جهاد آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت هر چند آن بلند تر بود حضرت بگردن از او بلندتر مینمود پس چون آنکه پیوسته در افتاد او بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سرش پرواز نمیکرد و جانور مانند کلبه و گس و بیه و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه هر که از عقب میدید چنانکه از پیشی

قرآن

الطهر
مست
و چهار

اول

دوم

سوم
چهارم
پنجم
ششم

رویدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوی او را از آزار
معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را
میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه در خواطرها میکرد ثبت میداشت تمام
آنکه هرگز بوی بدی بهشام مبارکش نرسید دهام آنکه آب دهان مبارکش
جایی که می افکند در آن برکت بهم میرسد و هر گاه بجای می افکند بر آب
میفتد و بهر صاحب دردی که میمالیدند شفا می یافت و دست مبارکش
طعامی که می رسید در آن برکت بهم میرسد و از طعام قلیل جماعت کثیرا
میرسید چنانچه از بزغال و یک قاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم
آنکه جمیع لغتها را میفهمید و جمیع لغات سخن میگفت دو ازدهم آنکه
در حایس شریفش موی سفید بهم رسیده بود که مانند افتاب میدرخشید
سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نوران بر نور
افتاب زیارتی میکرد چنانچه آنکه آن زمینها انگشت مبارکش جاری
میشد بقدری که جماعت کثیر بر آب میفتادند یونزدهم آنکه با اشاره انگشت
ماه را بدو نیم کرد شازدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح
میگفت و مردم میشدند هفدهم آنکه خسته کرده و نایف بریده و پاک از
آرایش خون و غیر آن متولد شد در وقت ولادت از پانزیر آمدند از سر
و چون بزین اصل بوی بهتر از بوی مشک از او لایح و قاریح گردید چنانچه
سزا معطر کرد و او بکعبه معظمه بسجده افتاد چون سراز سجده برد
دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و در آن
خود پس نوای از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد
هجدهم آنکه هرگز محتاج نشد و خواب و خراب بنی نندید نوردهم
فصله که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و
و کسی از آن

۱
۶
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

کلاش

اصلام

۸
و کسی از آن نمیدید بلکه زمین ماصور بود که او را فرورد بدست آنکه بر چهار پای
بر چهار پای سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد بیست یکم در قوت با حق
کسی مفاومت نمینوانست کرد بیست دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حق
انحیضت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگفت است خم میشدند بر روی توپ
و بر آنحضرت سلام میکردند و در هفتاد و نهم آنکه کهوره آنحضرت را می چسبید
بیست و نهم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاهی
گاه بر سنگ سخت راه میرفت آخر پایش میسرانند بعیت جهان آنکه
حق تعالی مهتابی در دلها افکند و بود که بان تواضع و شکستگی و شفقت
در محبت که دست در دست بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و کافر
منافقی که آنحضرت را میدیدند از بیم برخورد میلزیدند و آرزو ماراه
رعب او در دلها می کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر آنحضرت چندین
نوعند و قلیلی از آنها ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد باب
۳۴ در امامت و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد
در جمیع امور دنیا و دین بخوبی که پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی پس
نه قیل سبیل استقلال و نصب آن بر خدا و نص آن بر رسول واجب است
زیرا که وجود امام مثل وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله لطف است و لطف بر
خدا واجب است و آنچه سبب میگویند که بر خلق واجب است نه بر خدا و با
تفاق جمعی بر یکی کافیت چنانکه عی و ابو جیبید جراح اتفاق کردند
بر خلافت ابی ابکر و محمد الرحمن بر خلافت عیسی ما طلعت بر سر او در
امام شرط است عصمت و ان امریست که غیر حق تعالی کسی بزرگتر نیست
عصمت

۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶

کلاش

اصلام

عصمت

وامامی که معصوم نباشد محتاج است در دفع لغزشهای تکلیفی که صاحب لغزش باشد
 غیر از امامت امر امام واجب است و هرگاه امام معصیت کند مخالفت او از آن جهت
 واجب میشود با آنکه جناب اقدس الهی امر معیشت اخادع را در خود در دست گرفته
 فرمود است و سخن قسینا بنیم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفینا بعضاهم فوق
 بعضی در جرات لیتخذ بعضهم بعضا سخرا و وجه دیگر خیر ممتا بجمعون یعنی
 ما تقسیم کردیم بین بندگان معیشت ایشان را در حیوة دنیا و بعضی را باندگان
 کردیم از بعضی بحسب دنیا بود رجایا تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و
 بعضی از ایشان بعضی را بکارها خود دیدارند و باین سبب احوال عالم منظم
 گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه این جمع میکنند از امور
 دنیا و دنیا هرگاه مثلا دنیا که قریبی ندارد و مخلوق نکرده و خود تقسیم فرماید
 امامت که تالی نبوت است بمخلوق نخواهد گذاشت بحسب از فضیلتی مخالفین
 که شهادت یکنفر را در یکدهم قبول نمیکند و در اجرامت که اختیار احوال
 و فروع و انفسی جمیع خدایان است قبول میکنند شهادت یکنفر و در نظر با
 اینکه منافق و مشرکند بجز نفع و خواجی نصیر طوسی رحمه الله در بعضی از
 رسالتش گفته که در امام هشت شرط معصیت است اول آنکه معصوم بودن
 از گناهان کبیره و صغیره دوم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بان محتاج
 از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شریعت و سبب مذنبیه و آداب
 حسن و دفع دشمنان دین و دفع شبهات اینها را که مخصوص از امامت
 بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت بر آری دفع فتنها و برانداختن
 اهل باطل و عالی کردن دین حق زیرا که اگر او سرگرد است بگردد
 ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف که بختی بعضی از رعایا چهارم آنکه
 در جمیع صفات

در این باب

خواص فضیلت
شهادت

اول

دوم

سوم
چهارم

در جمیع صفات حال مانند شجاعت و سخاوت و مردت و کرم و علم و هر چه از صفات عالی باشد
 از هر رعیت کاملتر باشند و آلت تفضیل مفضول لازم آید و آن تفضیل است عقلا و جم
 آنکه پاک باشند از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و زوره
 و بیسی و مانند آنها که در خلق باشد مثل مجمل و حرم و کج خلقی و خواه در اصل رتب
 دانست و کورنا بودن و تهت در نسب ایشان یا پدران ایشان و خواه در فرع مثل
 هی پست و افعال و کیکم زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قریب منزلت
 ایشان نزد حق تعالی از هر کس بیشتر باشد و زهد و پاکت و عبادت او از هر کس بیشتر
 هفتم آنکه معجزه ها از ایشان ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت مردت
 دلیل حقیقت او باشد هشتم امامت ایشان عام باشد و آنگاه سبب افساد میان رعیت
 میگردد فصل در بیجا صفات چند که خصایص امام است که از احادیث معتبر ظاهر
 میشود و آنها بسیار است قلیلی از آنرا ایراد مینمایم کلمنی بسند معتبر از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و نافر بریده و
 خسته کرده متوکل میشود و چون از شکم مادر بزرگ می آید دستها را بر زمین میگذارد
 و در صدا بشهادتین بلند میکند و محکم نمیشود بظلمات و در راهم بر خود
 دیدار بخواب میرود و دلش بخواب نهد یعنی آنچه واقع میشود در احوال
 میداند و خمیازه و گمان گویی نمیکند و از پشت سر مینماید چنانچه از پیش رو
 مینماید و فضل که از او جدا میشود بوی مشک از او می آید و زین را خدا مویکل
 کرده است که از اسپونان دور و فرود و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را میبرد
 بر قاشقی درستی آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه باشد بوی
 شکر از قاشقش زیاد می آید و ملک با او سخن میکند بد تا ایش ایام عمرش

پنجم

دوادم

سیزدهم

هجدهم

هجدهم

نصایح
علامت امام

در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود
 همه آنها را بر رسول خدا و آئمه صلوات الله علیه عطا کرده است باز یادتی و قادر
 بودند بر طری ارض که بسیار مسافت بعین را در زمان تلیلی می نمایند بکم در یک روز
 و کمتر چندین مرتبه بر دوز دنیا بگردند و کتابها جمع پیغمبران را مانند تورا در
 انجیل و زبور و وحی ادم و وحی نوح و آدریس و ابراهیم و ابراهیم و موسی و غیره
 ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که داوود در چشم از او جاری میشد و انکس سلیمان و سلمه
 او و سایر انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود اکنون همه آنها نزد صاحب الامر علیهم
 السلام است و حق تعالی اکثر را مستحق این کرده بود که بران سوار شوندند که ملکوت
 آسمانها در زمین را بگردند و هفتاد و دو هم اعظم حق تعالی را میدانستند که بر
 هر چیز میخواهند البتة مستجاب میشود و یکی از ان اسما را اصف میدانست که بان
 اسم تحت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم بر هم زدن نزد حضرت سید عالم
 حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود کاهلی صلاهی ملکه میشنیدند و کاهلی
 روح را که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشاهده بایست القا میکرد و کاهلی
 بر ایلهام الهی بر دل ایشان نقش میشد و کاهلی صلاهی ملکه بگوش ایشان میرسیدند
 صلاهی زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که خدا
 علم ما علمی است که در هر آن و هر ساعت از در بای نامتناهی کبریا فایض میشود
 و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند
 و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او
 میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان است هر علمی که از آسمان
 آمده نزد ایشان است و وارث جمیع علوم پیغمبرانند و اینها منتهی است
 که بهر کس نظر

روح

در شب
مستقیم

که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایستادگرفتن و اتفاق او را میداند و هر درختی و برگی و
 ریگی و سنگی که امام نظر میکنند از ان علمی بر فضا هر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و با
 طن ان هفتاد و بیست مخصوص امام است و جایها و حریمها و زرها و مرگها و انکسها
 و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام
 رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی نزد ایشان است که علم پیغمبر
 او و همه ایشان و علمهای گذشته هم در ان مضبوط است و انرا جعفر بیض میکنند
 و صندوقی نزد ایشان است که جمیع اسلم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ان مضبوط است
 و انرا جعفر احمر میکنند و حضرت صاحب الامر علیه السلام انرا طوطا همد که خود در اح
 دیت معتبره بسیار منقول است که هر شب جمیع روح مقدس حضرت رسول صلی الله
 و آله و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر نشسته امام زمان صلوات الله علیه را رخصت
 میدهند که با اسما خروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی برسند و بر در ان صفت
 شوط طواف میکنند و بنزد هر قائم از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بر روی
 بدن آنها شریف خود بر میگرددند با شرف و فراوان و علمی پایان و احوال هر یک از این
 امت را از ایشان دیدن در هر صبح و شام و در هر هفته و هر ماه عرض میکنند
 بر روح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان
 صلوات الله علیه و پردهها و کوهها و دریاها و دیوارها مانع علم
 ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر ان مطلع
 میگرددند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در هر هنگام
 وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین علیهم السلام تسلیم کرد و حضرت امیر

جبرائیل

جبرائیل

سهای عم

عزرا
ایمانت

هزار باب علم است

مبنی علیه السلام فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی
هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و گفتن و حضور کنی مرا
پیشانی و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب
از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی که بخواهی بپوشی هر بابی در آنوقت
وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از
امام غسل و گفتن و در حق دینها نمیکند و اگر امامی که در شرق یا غرب دنیا برود و امام
بعد از او در مغرب باشد بگردد در آنوقت با حجاز اما بت علی الارض نرسد
او حاضر میشود و امام خود توفی علیه السلام در حجاز حاضر شود و در احادیث معتبره
شده وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است
و بدنهای و دلنهای ایشان از طیف عرش افریده شده است و چون حق تعالی می
خواهد که امام را خلق کند ملکی را امر کند که شربت آبی از زیر عرش برسد
و نزد پدر امام می آورد که از آن می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از سکه
نرم تر و غسل شیرین تر و آن شیر سفید تر و از برف سرد تر است پس امر میکند او را
بجماع و نطفه امام از آن منعقد میشود و چهل روز بر آن میکند در رحم
روح در آن دمیده میشود و بر اویت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن خود را
میشنود و میفهمد و ملکی بر بازوی او بنشیند و تحت کلمه ربکم صدقاً
و عدلاً امیدال لیکلماته و هو السبع العظیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی
میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود
فربع از جانب پانزیر می آید و رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میکند
و سر بجانب استیسا بلند میکند و صد آنگاه شهادت بلند میکند پس ملکی
در میان دو دبر

علم خودی گفته

تلفظ امام و نطق او

از کتابخانه خارج مسجد

در دنیا و دیده شما و در گفتش هم از آیه رافضی میکند پس ندانی از میان عرش باو
میرسد که ثابت بشد بر حق که تو را برای امر عظیم خلق کرده ام تو برگزیده منی
از خلق من و محلی را از منی و لعین منی بر تو منی و خلیفه منی در زمین من
از برای تو و هر که تو را دوست دارد واجب گردانیدم رحمت خود را بر او بخشد ام
بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را
در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کردم چون
نمای منادی تمام شود و آری شهید الله نا آخر در جواب منادی بخوانند پس
در آنوقت من تعالی اعلام اولین و آخرین را با عطا کند و مستحق آن شود که روح
القدس در شب چهارم قدر و غیر این او را زیارت کند پس چون مرتبه جلیله است تا گفته
گردد در شهر منی از شهر کربلا منادی و حکمی برای او بلند کند احمل بندگان خود را
در آن بر پیشانی و در احادیث وارد شده است که خاستنهای ایشان محل منزل ملکی
است و در حق این ملکی نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
ملکی با طفل مامور باشند از ما و دست زدن با ایشان از بالشتی خاص خود
فرمود که بسیار تکبر کردند بر اینها ملکی و بس که ما بر پیشانی ایشان
بر می بینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینماییم و این حجت خداست بر جمیع
جن و اقوام جنین بعد از این می آمدند و حلال و حرام و احکام دنیا خود را
از ایشان می پرسیدند و اسم صلوات الله علیهم ایشان را خدمت میفرمودند و یکی
از جن بصورت ازدهائی عظیمی در مسجد کوفه خدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آمد و در وقتی که آنحضرت در منبر بود و بلند شد فرمود سخن حضرت

مفصل بگشایان مسجد

تلفظ امام و نطق او

اعمال روح

جنیان

ادعای امیر المؤمنین

در پیش بود بلند شد حضرت اشاره فرمود بر کفن چون از خطبه فارغ شد پرسید که
 کیستی گفت عمر و بر سرش که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او درین وقت
 فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پید خلیفه خود کرد انبیا بجای
 از احوال امام ظاهر است که عقل اکثر بصفا خلق بان نمیتوانند رسید و عزایب
 احوال و خفایای آسرا را از انرا ننمیداند و تاب نشین انهارا ندارد مگر ملکه
 صغری یا پیغمبر مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و
 ایمان متورک در اندیشه بنده در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید
 و نیز در کاری از برای ما قایل شوید و غیر اینها آنچه از فضایل و کمالات
 بی ما اشیا کنید گفته خواهد بود و حق تعالی فرمود است قل لو کان البحر
ملا منی لریق لشفی البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جینا جشمک مددا لجمعی
 یا محمد اگر بنده در باه مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر کس
 تمام شود پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند سیاه و سیم
 دریا مقدار و در احوال دین وارد شده است که ما بیم کلمات پروردگار که قضا
 یلی ما را احصا نمیتوان کرد باب چهارم در معاد است و معاد بمعنی
 مورد کردن است یعنی جناب اقدس الهی بر میگرداند روحها را به بدنها
 و از برای دادین بندگان بعلمهای این دنیا باب دانست که در اصل معاد
 یعنی زنده شدن خلا فی نیست بلکه اتفاق ملیت است و اجامی مسلمانان
 که معاد جسمانی است حق تعالی بدنهای پوسیده را زنده میکند و یا بویات
 متکاثره و احادیث متواتره بر این دلالت کرده است و هر ذری دین مست
 و منکران کافران

بجای
 حضرت زین العابدین
 و خداوند
 معاد
 معاد

و منکران کافر است و باید اعتقاد کرد در خصوصیات او از مرکز و سوال قبر و ملائکه
 و میزان و حوض و شفاعت و بهشت و جهنم و سایر جزئیاتی که پیغمبر علی الله
 علیه و آله اهل بیت ظاهرین او خبر داده اند که اینها همه حق است و بصفا
 در انها کفر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از ما نیست
 کسی که یکی از این چهار چیز را انکار کند معراج و سوال و خلق و بصفا
 بهشت و دوزخ و شفاعت همه الکلام مواعظ دیگر از حضرت صادق علیه السلام
 منقول است که فرمود که خلق نکرد خدا کی عزت و جل چیز را که دشمنش باشد سومی
 او از آدم احمق زیرا که سب نمود از او محبوبترین چیزها را و آن عقلمت
 و تمدن سلیقه ادبیت کرده از پیدایش او از حضرت صادق علیه السلام گفت بعضی
 کردم خدمت آن حضرت که فلان کسی صاحب عبادت و دین و فضل است آن بصفا
 فرمود است که چه کوز است عقل او عرض کردم که نمیدانم فرمود که ثواب بقدر عقل
 است از برای آنکه هر ذی از نبی اسرائیل بود عبادت میکرد خدای عز و جل
 را در جزیره از جزیره های دریا و آن موضعی بود که سبزه خوش اینده و درخت
 بسیار در آنجا بود و آب نیکو بود و ملکی از ملائکه فرود کرد با او و بر گاه
 حق تعالی عرض نمود گفت خداوند اینها بمن بصفا ثواب این بند خود را
 حق تعالی ثواب او را بان ملک نمود ملکی ثواب این عابد را که دیر پس حق تعالی
 بار و می نمود که مصاحب ثواب او تا بر تو معلوم شود پس ملکی بصورت
 انسانی شد و بنزد آن عابد آمد و عابد از او سوال نمود که تو کیستی گفت
 من مرد عابدیم چون رسیدم بصفا مکان تو و عبادت کردن تو در این جا

ارباب
 مواعظ
 احمق
 عابد
 احمق
 او عابد
 خدا

امده که عبادت کنم خدا را بانو بان عابد بستر نمودن روز را چون صبح نشکفت
بان عابد ملک که اینها کان نوجای نیکوست عابد گفت کاشکی از برای پروردگار
ماخری میبوی که میبوی آید هم آورد این ملک را زیرا که این علفها ضایع میشوند
ملک بان عابد گفت که از برای پروردگار خری نیست و احتیاج بخیرند
عابد بار دیگر گفت اگر از برای خدا خری میبوی این علفها ضایع میشوند
بسی وحی کرد خدای عزوجل بسوی آن ملک که من نواب میدهم او را بکند
عقل او و حضرت صادق علیه السلام فرمود که تکلم نکرد رسول خدا صلی الله
و اله و آله بکند عقل خود و فرمود که فرموده است رسول خدا صلی الله
که ما کرده است بیاور نامور شکریم که تکلم نمائیم بقدر عقل ایشان و این بابویه
در خصال بسند معتبر از این مکان روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که آنحضرت فرمود تقسیم کرد آنند ما بین بندگان که است از پنج
چیز و آن یقین است و قناعت و صبر و شکر و آن چیزی که کامل میشود بان
همه اینها عقل است و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله منقولست که فرمود
ای گروه قریش تسبیح درین اوست فرمودت او خلق اوست و اصل او
عقل اوست و ابن بابویه در نواب الاعمال بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود هر که عاقلست
صاحب دین است و هر که صاحب دینست داخل بهشت میشود و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود ذخیر نیست که انفع از عقل
باشد و دشمنی نیست که ضرریش بیشتر از جهل باشد و فرمود که زینت
فرد عقل اوست و اریها فرمود که دوری جاهل مثل صله و نزدیکی
عاقلست

آسی شد
عقل
خصال
صفت
نواب الاعمال
نبت

عاقلست زیرا که جاهل هر چه دورتر باشد بهتر است و قناعت نزدیکی شد هر چه
بعقل میرسد و فرمود که جهل در زبانست و کمال در عقلست و همین عقل
حق طلب غلبه و زیادتی بر یکی دیگر میکنند بر مرد تا هجده سال و قناعت
کامل کرده است هر گاه که بیشتر است بر دیگری غلبه میکند و فرمود که عقل
ذخیره آدمیت و اعمال او کنج اوست و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله
منقولست که فرمود که از برای هر چیز ذخیره و التي هست الت مؤمن و ذ
خیره او عقل اوست و از برای هر چیز حاملی هست و حامل او عقل اوست و از
برای هر چیز نهائیست هست و نهایت عبادت عقلست و از برای هر نوم
رای هست و راعی و حافظ عابدین عقلست و از برای هر تاجر سرمایه هست
سرمایه جود و جهد کننده عقلست و از برای هر خرابی عمارتی هست و عمارت
آخرت عقلست و از برای هر سفر خیمه هست که از کرم و سر ما با و پناه
میرند خیمه مسلمانان عقل اوست و اریها فرمود که طلب راه نهائی از عقل بکنند
که راه را بشناسند نهائیست و محالست عقل نهائیست که نادم میشود رنج برقی
در محاسن بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که چون حق تعالی
خلق کرد عقل را فرمود با او که پشت کن پشت کرد و فرمود زو کن رو کرد پس
فرمود که خلق نکردم خلقی را که دو سر باشد بسوی من از تو و عطا کرد
بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم نود و نه جز از او تقسیم نمود ما بین کسانی که جزو
واحد او و این بابویه در عقل از مسیح بن عمار روایت کرده است که گفت بعض
کردم بخدمنت حضرت صادق علیه السلام که مردی را ملاقات میکنم تکلم

عقل و جهل
در همه سال
منقولست

کمال
۱۲
ذخیره

محاسن بوقی
عقل
صفت
عقل
عقل
عقل

مینمایم بعضی از کلام او مینماید جمیع معنای مرا و بعضی از مردمان
مینمایم و تکلم مینمایم جمیع مقصود خود مینماید مقصود کلام مرا بعد از
تمام شدن و بعضی دیگر از مردم را ملاقات مینمایم و تکلم میکنم و جمیع
کلام را از مقصود بعد از تمام شدن بمن میگویند که اعاده کن کلام را که
نقصیدم مقصود تو را حضرت فرمود که ای اسحق میدانی جهت این که چرا
چنین است عرض کردم که نه فرمود آنکه تکلم میکنی بعضی از مقصود و کلام را مینماید
آن کیست که خبر شد است نظیر با عقل او اما آنکه تکلم میکنی جمیع مقصود
بعد از آن جواب میگوید کلام تو را آن کیست که عقل او داده شد با در شک
مادرش و اما آنکی که تکلم میکنی با جمیع کلام و میگوید که با دیگر بگوید
آن کیست که عقل او در بزرگی با داده شده است که میگوید اعاده میگوید
کن کلام خود را بمن باریک و منقول است که سنعون به لاری جهود از او
ای حضرت عیسی علیه السلام بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف
شد عرض کرد یا رسول الله خبر بده مرا از عقل که آن چه چیز است و حکمت او
چون است و چه چیز از او ناشی میشود و چه چیز از او ناشی نمیشود و صفتهای
برای من عقل را جمیعاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب
او فرمود که عقل و عقل بنده نیست از جهل و نفس مثل روایب چیست
پس هر گاه انرا بندهی بعقل طغیان مینماید و از حد خود بدر برود
پس معنی عقل بیستن جهل است بدرستیکه حق تعالی خلق کرد جهت عقل را
پس فرمود باو که رو کن رو کرد پس فرمود باو که پشت کن پشت کرد پس
فرمود خدای تبارک و تعالی قسم بعزیزت و جلال خودم که خلق نکردم خلقی
که اعظم از تو باشد و اطاعت کننده تر از تو باشد بنوا بندا میکنم خلق را
و بنوا اعاده

عقل و معقول
عقل و معقول
عقل و معقول
عقل و معقول
عقل و معقول

عقل
عقل
عقل

و بنوا اعاده مینمایم این نیز از برای نوبت ثواب و بر تو است عقاب بعضی
اطاعت تو ثواب میدهد هم بنده کافر و بجهت ترک اطاعت تو عقاب مینمایم
این نیز پس منتهی شد از عقل حاکم و از حلم علم و از علم رشد و از رشد عفاف
و از عفاف حیانت و از حیانت حیا و از حیا متانت و خود داری و از متانت
مواومت نمودن بر خیر از مواومت نمودن بر خیر که اهتیت داشتن از
شر و از که اهتیت داشتن از شر اطاعت نمودن نصیحت کننده پس اینها در
صفت از احتیاط خیر و هر یک از این صفات در نزد جمیع عقلی صفت است
اما حاکم پس از او است که تکلم شدن نیکی و از او است که صاحب شدن نیکی کار
و از او است بلند شدن از بنی که شتره از جا در رفتن است و از او است بلند شدن
از هر بنیستی و از او است رغبت نمودن بخیر و از او است نزدیک شدن بدو چه
کامی عالی و از او است عفو نموده و از او است مهلت یعنی باید کاران و نیکی
کاران و از او است نیکی و احسان و از او است خاموشی از چیزهای بیفایده پس اینها
چیزهای است که حاصل میشود از برای عاقل بسبب حال او و اما علم پس حاصل
میشود از او غنی هر چند فقیر شد و از او است بخشش هر چند بخیل بند
و از او است مهابت هر چند که پشت مرئوس بنده میا مردم و از او است سلامتی
که هر چند علیل بند یعنی در ظلم و از او است تقرب خدا هر چند که در ظلم
قاپسی بند و از او است حیا هر چند که در ظاهر بیطالعه بند یعنی مالی
ندارد که وقار او بجهت مال بند و از او است رفعت و بلند می هر چند
که در ظلم است بند و از او است شرف هر چند که آردل بند و از او است
حکمت هر چند که در ظلم جاهل بند پس اینها از اینها است که حاصل

میشود از برای عاقل بسبب علم و خوش حال کسیکه عالم و عاقل باشد و اما
رشد از اوست سداد و حق و از اوست رعیت نمودن با مورخین و از اوست
نیکیها و از اوست تقوی و بر همین کارهای و از اوست رسیدن بنعت و مقصود
و از اوست قصد کردن بخیرات و از اوست میان روی در عبادت و معاملات
و از اوست ثواب و جزای عمل نیک و از اوست کرم و بخشش و از اوست معرفت بهم
رسانیدن بدین خدای اینها آن چیز است که حاصل میشود از برای عاقل
بسبب رشد پس خوش حال کسی که متصف باشد بر رشد و رفتار نماید بر روش
و رفتار بر شیوه این و اما عفاف پس از او حاصل میشود در رضایعی در قضا و از اوست
راهی بودن بنیئت و خواهان بودن بان و از اوست رسیدن بنصبی مقدر
و از اوست راحت زیرا که کسیکه عفت از مجارم و رزین از وسوسه بر حسی و از
مشقت طلب خدای یافت و از اوست تفقد و ملاحظه نمودن باحوال خود در دنیا
و معیشت و از اوست خشوع و افتادگی و از اوست بزرگواری و بخوابیدن استقامت امر الهی و
امور اخیرت و از اوست تفکر در امر خود که چه چیز سبب خوشنودی خدا میشود
و چه چیز سبب سخط او میشود و از اوست بجز نمودن و بجز دادن بر قدر رجا
بسیار زیاده از آن و از اوست سستی اوت و بخشش کردن پس اینها از چیز است
که حاصل میشود از برای عاقل بسبب عفاف او و آگاهی شده است صاحب این
صفات بخدا و بقیسهای او اما صیانت پس حاصل میشود از او صلا و
از اوست تواضع و از اوست ورع و از اوست اناب و بازگشت نمودن و از اوست فهم
و از اوست ادب و از اوست احسان و از اوست محبت و دوستی و مدارا نمودن
با خلق و از اوست خیر و نیکی و از اوست اجتناب نمودن از شر و دوری نمودن
از او پس اینها آن چیز است که رسیده است عاقل باینها بجهت صیانت پس
خوش حال

عقل

عفاف

صیانت

جاه

خوش حال کسی که از اوست دور است او را مولای او بصیانت اما حیوان پس حاصل
از او پس و نیز می و از اوست زرافت و مهر بانی و از اوست با پایکی نفس از محبت
خدا در سپهرها و عدلانیه و از اوست سلامت از آن صدمات مقصد صرا که نیت از اوست
لدای بسبب پنجهایی و از اوست دوری نمودن از بدیها و از اوست بش
و سنگفتگی و از اوست بخشش و جوان مردی و از اوست ظفر یافتن بمقصود و
رسیدن بان و از اوست نیکی مدح در میان مردم که صفت چهار ملاحظ میکنند
همه پس اینها چیزها نیست که میان عاقل این چهار بسبب حیوان پس خوش
حال کسیکه قیاس نماید بصیحت خدا را و برسد از روانی نزد او و اما
رزایت و متانت و وقار پس حاصل میشود از او لطف و دقت در امور و ملا
حظه نمودن منافع اشیا و مضایق اینها و از اوست حرم و تدبیر در امور و از
نیت اداء نمودن امانت و از اوست ترک گناه و از اوست راستی گفتار
و اوست نگاه داشتن فرج از حرام و از اوست حفظ نمودن مال و از اوست
حفظ نمودن نفس از دشمنی و از اوست نهی نمودن از منکر و از اوست ترک
نمودن بهموده پس اینها چیزهای نیک است که بر عاقل باینها بسبب رزا
نت و وقار پس خوش حال کسیکه صاحب وقار باشد و شود باشد و شود
از برای او سبکی و جاهلیت و محفو نمودن و در گذشتن از مردم پیش
او باشد اما مواومت نمودن بر خیر پس حاصل میشود لغز او ترک فواجب
و بدیها و از اوست دوری نمودن از غضب و از اوست منع نمودن از منافع
اینان و از اوست یقین و از اوست دوست داشتنی نجات را از مهال لکت
و از اوست طاعت کردن رحمن و از اوست تعظیم نمودن دلیل و برها و از
اوست اجتناب نمودن از شیطان و از اوست اجابت نمودن عدل و متفق
شدن بان و از اوست گفتن بحق پس اینها آنچه است که بر عاقل

دانش و عفت

مدار و عفت

باینها سبب مداومت نمودن بخشایش خوشحال کسیکه بخاطر بیاد انجام
 در پیشی دارد و بخاطر بیاد دیت دن خود در نزد خدا و حکمت بگرد بقاء
 دنیا اما کراهت داشتن شتر پی حاصل میشود از او وقار و از اوست صبر
 و از اوست نصرت یافتن و از اوست مستقیم بودن بر طریق حق و از اوست مداومت
 و منت نمودن بر رشد و صلاح و از اوست ایستادگی و از اوست وافر کردن
 نیکیها و از اوست اخلاص و از اوست ترک نمودن چیزهای بیفایده و از
 اوست محافظت کردن چیزها با فائده پس اینها پنج چیز است که میرسد عاقل
 باینها سبب کراهت داشتن شتر و بدیهها پس خوشحال کسیکه اقامت نماید
 بحق از برای خدا و منسک شود براه او و اما طاعت نامح و قبول نمودن
 قول او پس حاصل میشود از او زیادتی در عقل و از اوست کمال زریک و از او
 نیکی عاقبت و از اوست نجات یافتن و علامت و از اوست قبول کردن قول حق
 و از اوست دوستی یافتن حق و از اوست هدایت نمودن مردم و از اوست انصاف
 و عدل نمودن بایشان و از اوست پیشی گرفتن در امور خیر و از اوست قوی بودن
 بر طاعت خدا پس خوشحال کسیکه سالم شود از مهالک دنیا و این خطبات
 همه منسب و حاصل میشود از عقل پس گرفتن کرد شمعون که خبر ده مر از
 علامتهای جاهل فرمود با و رسول خدا علامت جاهل آنست که هرگاه مصافحه
 او بشوی بتعب می اندازد تو را و هرگاه دوری کنی او را دشنام دهد تو را
 و هرگاه چیزی سوغ کند منت گذارد تو را و هرگاه تو با او چیزی عطف کنی کفر
 نعت میکند و هرگاه سیرمی از اسرار با و کوئی خبیثت میکند تو را در آن کار
 و هرگاه سر خود را بتو گویند متهم میکند تو را در آن و هرگاه غنی شود از جا
 در زود

کراهت داشتن

اطاعت نامح

علامت جاهل

در زود و منسب تنگی و غفلت و در شت میشود و هرگاه فقیر شود انکار مینماید
 حق تعالی را بر او از این معنی نوزاد و هرگاه با و فرقی رو کند انصاف و زیاده روی کند
 در آن قطعاً مینماید و هرگاه خرنی با و رسد مایوس شود از فرج الهی و هرگاه بخندد
 صدایش در خنده عالی شود و هرگاه بگریه خوار و ذلیل داند خود را داخل نیکو کاران
 نماید و حال آنکه خدا را دوست ندارد و راه خدا را نمیپاید و از خدا حیا نمیکند و خدا را
 بخاطر نمی آورد و هرگاه او را راهی منافی منج میکند و میکند و در تو از نیکیها
 چیزی را که نیست در تو و هرگاه بخت آید از تو مدح تو را انکار میکند و میکند در
 تو از بدیهها چیزی چند بر آنکه نیست در تو اینست طریقه حاصل هر چه از که خبر ده
 از علامت و نش از اسلام فرمود که اسلام را سه علامت است خبر که در هر چه است علامت
 اینها و چه چیز است علامت علم و چه چیز است علامت عمل فرمود که علامت اینها
 چهار چیز است افراز بیکانگی حق تعالی و اینها با و و اینها بیکانگی او و اینها سبب
 او و علامت علم چهار چیز است علم بصفا حق تعالی و علم داشتن بجزئیهای که محمود
 الهیت و علم دانستن بجزئیهای که مکروه حق تعالی است و حفظ نمودن اینها
 حتی ادا نمائند اما عمل پس تمتاز و روزه و زکوة و اخلاص است بجزئی که
 که خبر ده مر از علامت صادق و علامت مؤمن و علامت صابر و علامت تائب و علامت
 شاکر و علامت بی شمع و علامت عالم و علامت نامح و علامت مؤمن و علامت مخلص
 و علامت زاهد و علامت نیکوکار و علامت صاحب تقوی و علامت کسی که صفت خوبی
 نواشته و انرا بر خود ببندد و علامت ظالم و علامت مرئی و علامت منافق و
 علامت صاحب حسد و علامت اعراف کنند و علامت عاقل و علامت صاحب
 کسالت و علامت دروغ گو و علامت فاسق و علامت جبار پس فرمود قبول
 خدا صلی الله علیه و آله و اما علامت راست گو پس اینها چهار چیز است راست گو
 است در قول خود راست گو و صدیق گفته است در وعد و وعید خدا

خند میکند

مداومت

علامت ایمان

علامت عمل

علامت علم

علامت ایمان

علامت عمل

علامت علم

علامت ایمان

علامت عمل

و قفا میکند بعد و دوری بینما بد از غر ز آوردن و علامت مکون اینست
 کر و نه و مهر بنه است و صاحب فهم است و صاحب حیاء است و علامت صاحب چهار چیز است
 خبر میکند بر مکاره و عزیمت کننده است بر اعمال نیک و صاحب تواضع است و صاحب
 حلم است و علامت نائب چهار چیز است نیجیت کننده مردم است از برای خدا
 در عمل خود و سرگرا گفتن باطل است و ملازم حق است و در هر چیزی است بر خیر و علامت
 شکر چهار چیز است شکر کردن در نعمتها و شکر کردن بر بندگان و قناعت کردن
 بقست خلق تعالی و حمد نمیکند و تعظیم نیمنا بد مگر از برای خدای تبارک و
 تعالی و علامت خاشع چهار چیز است پاییدن خود در حضور خدا در بندهان
 و استکار و مرتکب شدن بپیکها و تفکر کردن از برای روز قیامت و مناسبت
 و تفریح نمودن بحق تعالی و علامت صالح چهار چیز است صاف میکند قلب خود را
 و اصلاح میکند عمل خود را و اصلاح میکند کتب خود را و اصلاح مینماید همه امور
 خود را و علامت نادم چهار چیز است رحم میکند بحق و تمکین میدهد نفس خود را
 از برای حق و راضی میشود از برای مردم آنچه را راضی میشود از برای نفس خود
 و تعدی نیمنا بد بر احدی و علامت صاحب یقین شش چیز است یقین کردن
 بر حقیقت خدا پس ایمان آوردن با او و یقین کردن بحقیقت مرکز پس بر سبب از او
 و یقین کردن بر بنده شدن و رقیبیت پس بر رسیدن از روائی آن روز و یقین
 کردن بحقیقت بهشت پس مشتاق شغف سوسوی او و یقین کردن بحقیقت آتش جهنم
 پس ظاهر شغف استی او از برای نجات یافتن از او و یقین کردن بحقیقت حق
 علامت محسوس روز جزا پس شکی نیست که نفس خود را قبل از آن و علامت مخلص چهار چیز است ساق
 است دل او از غش و کینه و حسد و سایر اخلاق رذیله و ساست جور او از مشا
 علامت زاهدی و بذل میکند بر خود را و منع نیمنا بد مگر از برای خدا و علامت زاهد ده چیز است
 زهد میبرد در دمی ارم و نگاه میدارد نفس خود را بسیار میدارد و فریاض بردارد

علامت مومن
علامت صابر

علامت شاکست
علامت شاکر

علامت خاشع
علامت صانع

علامت نادم
علامت نادم

علامت یقین
علامت یقین

علامت محسوس
علامت محسوس

علامت زاهدی
علامت زاهدی

خود را هرگاه

خود را هرگاه مملوک کسی باشد نیکو میکند طاعت مالک خود را هرگاه مالک باشد
 نیکو میکند در مملوک خود و نیت از برای او عصیت و نیت از برای او
 حقد و نیکو میکند در مملوک خود سوسوی کسیکه بدی کند با او و نفع میرسد
 بسبب کمزیر میرساند با او و عفو میکند از کسیکه ظلم کرده است با او و تواضع میکند
 از برای حقوق الهی و علامت نیکوکار در چیز است دوستی میکند از برای خدا
 و دشمنی میکند از برای خدا و مصاحبت میکند با مردم از برای خدا و مفارقت نیمنا
 از برای خدا و غضب میکند از برای خدا و راضی میشود از برای خدا و عمل میکند
 از برای خدا و طلب میکند از برای خدا و خشوع میکند از برای خدا در حالتی
 که سپیده است از او و سپیده شده با کاست تحلص حیا کند و پاینده رضای الهی
 و نیکو کننده در راه او و علامت بر هر کارش چیز است میرسد از خدا و عذر میکند
 از عذاب او و شام میکند و صبح میکند مانند کسیکه او را می بیند و دنیا او را
 مهموم نمی سازد و چیزی از امر دنیا بر او عظیم نیمنا بد از جهت نیک خلق و عقلا
 تکلیف بخود بستن چهار چیز است جدال کردن در چیزهای مامله و ترافع
 کردن بجز بالا تر از خود و غلبه کردن بر ما تحت خود مرتکب شدن چیز است
 که بان نخواهد رسید علامت ظالم چهار چیز است ظلم میکند بالا تر از خود را
 به عصیت و مخالفت و مالک میشود پائین تر از خود را بعلیه کردن
 و دشمنی دارد حق بر او ظاهر میکند ظلم را و علامت مراد چهار چیز است
حرصی است در علم کردن از برای خدا در وقتیکه کسی نزد او باشد و کسب
 میبرد و هرگاه تنها باشد و حرصی است در هر امر که او را حمد نمایند
 و نیکو میکند ظاهر خود را بجلد و علامت منافق چهار چیز است کارهای
 بیحکمی معصیت است زبانش مخالفت قلب است و قولش منافی فعل است

علامت نیکوکار

علامت شاکر

علامت نادم

علامت یقین

علامت محسوس

علامت زاهدی

علامت زاهدی

و فکر کرد گفت چه چیز غالب میشود در بس خلق کرد حق تعالی اب را که خاموش کرد
 انش را انکاه ذلیل شد انش پس آب فخر کرد و بر خود بالید و گفت که چه چیز
 غالب میشود مرا پس حق تعالی خلق کرد باد را و بخرکت در او رز و موههای او را
 پس داخل شد در قعراب و نگاه داشت او را از تخرابش انکاه ذلیل شد اب پس باد
 فخر کرد و سرکشی نمود و گفت که چه چیز غالب میشود مرا پس خلق کرد حق تعالی
 انش را که بعبارت و جمل منع کرد باد و غیر باد را از خود پس انش طغیان کرد و
 گفت کیست از من شدید تر در قوت پس خلق کرد حق تعالی موت را که غلبه کرد
 بر انش پس انش ذلیل شد پس موت فخر کرد بر نفس خود و گفت حق تعالی بار کرد
 فخر مکن بر رستی که می کشم تو را ما بین دو فرقه اهل بهشت و اهل جهنم و بعد از ان
 تو را هرگز زنده نمی نامیم انکاه ترسید موت پس حضرت فرمود عالم غالب میشود
 غضب را و رحمت غالب میشود سخط را و صدقه غالب میشود کنایه از راز حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که زیاده میشود عقل مرد بعد از چهل سال تا پنی ه
و شصت سال پس بعد از ان کم میشود و ابن بابویه بسند معتبر از معمر روایت
 کرده است که گفت عرض کردم بخد مت حضرت باقر علیه السلام که چه شد است مردم
 که عقل دارند و می فهمند و عمل نمیکنند و نمیدانند مانند کسی که جاهل است
 حضرت فرمود که حق تعالی وقتی کسی که خلق کرد آدم را کرد داننده است
اجل و مرکز را پیش روی او و پستی در چشم او و امتداد و آرزوی او را
در پشت سر او چون مرکب سرکه اولی شد در جنت اگر داد به است امتداد
و آرزوی او را در پیش روی او و اجل مرگ او را در پشت سر او
از این جهت می فهمند و عمل نمیکنند کانکه که نمیدانند

تغراب

تغراب

تغراب

تغراب

تغراب

دست بااد
قول به عقل
مکند
۵۱

علت فقر با وجود
دلم عمل میکنند

و فکر کرد گفت چه چیز غالب میشود در بس خلق کرد حق تعالی اب را که خاموش ماند
 انش را انکاه ذلیل شد انش پس آب فخر کرد و بر خود بالید و گفت که چه چیز
 غالب میشود مرا پس حق تعالی خلق کرد باد را و بخرکت در او رز و موههای او را
 پس داخل شد در قعراب و نگاه داشت او را از تخرابش انکاه ذلیل شد اب پس باد
 فخر کرد و سرکشی نمود و گفت که چه چیز غالب میشود مرا پس خلق کرد حق تعالی
 انش را که بعبارت و جمل منع کرد باد و غیر باد را از خود پس انش طغیان کرد و
 گفت کیست از من شدید تر در قوت پس خلق کرد حق تعالی موت را که غلبه کرد
 بر انش پس انش ذلیل شد پس موت فخر کرد بر نفس خود و گفت حق تعالی بار کرد
 فخر مکن بر رستی که می کشم تو را ما بین دو فرقه اهل بهشت و اهل جهنم و بعد از ان
 تو را هرگز زنده نمی نامیم انکاه ترسید موت پس حضرت فرمود عالم غالب میشود
 غضب را و رحمت غالب میشود سخط را و صدقه غالب میشود کنایه از او از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که زیاده میشود عقل مرد بعد از جهل سال تا پنی ه
و شصت سال پس بعد از ان کم میشود و ابن بابویه بسند معتبر از معمر روایت
 کرده است که گفت عرض کردم بخد مت حضرت باقر علیه السلام که چه شد است مردم
 که عقل دارند و می فهمند و عمل نمیکنند و نمیدانند مانند کسی که جاهل است
 حضرت فرمود که حق تعالی وقتی یکی که خلق کرد آدم را کرد دانشیده است
 اجل و مرکز را پیش روی او و پستی در چشم او و امتداد و آرزوی او را
 در پشت سر او چون مرکب مرکز اولی شد در جنت قرارداد است امتداد
 و آرزوی او را در پیش روی او و اجل مرکز او را در پشت سر او
 از این جهت می فهمند و عمل نمیکنند کانه که نمیدانند

تغراب

تغراب

تغراب

تغراب

تغراب

دست بااد
قره به عقل
مکند
۵۱

علت فقر با وجود
دلم عمل میکنند